



فارابی و سنت منطقی

محمود زراعت‌پیشه

مقدمه

با اینکه ابونصر فارابی همواره از بزرگ‌ترین فلاسفه اسلام به شمار آمده است، تنها اخیراً نسبت به شأن و منزلت او وقوف حاصل شده، آثار او به تدریج در دست چاپ و مطالعه است. فارابی سعی و تلاش خود را بیشتر، از هر شاخه دیگری در علم و فلسفه، وقف منطق کرده، شایستگی این را دارد که در میان مسلمانان به سمت اولین متخصص در مطالعات منطقی نائل آید. اگر چه هنوز کار چندانی در باب او صورت نگرفته، بخش عمده کار منطقی وی بر جای مانده و توجه محققان را به خود جلب کرده است. متأسفانه منطق فارابی در مقایسه با دیگر نوشته‌هایش، توفیق کمتری در جذب اذهان داشته است. این مبحث به دیدگاه فارابی در استمرار سنت منطقی از آتن در دوره ارسطو تا بغداد در زمان وی پرداخته، آن را روشن می‌نماید.

در این راستا به متنی پرداخته‌ام که در حقیقت یکی از اولین نوشته‌های فارابی است. موریتس اشتاین اشنايدر^۱ در رساله معروف خود در باب فارابی که در سال ۱۸۶۹ چاپ شد^۲، به حکایت دو نقل قول مستدل از نوشته‌های منطقی فارابی، درست به همان نحوی که در تاریخچه پزشکی ابن‌ابی‌اصیبه^۳ آمده بود، پرداخت. اولین نقل قول از بخش منطق احصاء العلوم فارابی است که نسخه قرون وسطایی آن در De Scientiis که اولین بار در سال ۱۵۴۶ در ونیس به چاپ رسید، از قدیم شناخته شده است و این کتاب اخیراً با چاپی معتبر بوسیله مانوئل آلتسو^۴ در دسترس است.^۵ اما ما اکنون به دومین نقل قول خواهیم پرداخت.

متنی که ما با آن سر و کار خواهیم داشت، گزیده‌ای از رساله فارابی تحت عنوان فی ظهور الفلسفه^۶ است که تا آنجا که می‌دانیم، تنها بخش از این اثر است که باقی مانده است. در حدود نیمی از این متن به آلمانی ترجمه شده است و مکس میرهاف در مطالعه ارزنده خود بر سیر علم و فلسفه یونان از اسکندریه به بغداد آن را مورد بحث قرار داده است. اگرچه که مبحث کنونی به این نحو تا حدی با مبحث میرهاف همپوشانی دارد اما دغدغه ما کاملاً با او متفاوت است. میرهاف

به دنبال تبیین چگونگی انتقال تعلیم یونان به مسلمانان است. در عوض هدف ما بررسی گفتار فارابی با توجه به اطلاعاتی است که خود او در تاریخچه مطالعات منطقی در اسلام ارائه می‌دهد. دو بخش بعدی این نوشتار حاوی ترجمه‌ای از گفتار فارابی است به علاوه بررسی مطالب اصلی‌ای که در این راستا برای یک مورخ منطق حائز اهمیت است.

بخشی از رساله فارابی با عنوان فی ظهور

الفلسفه

ابونصر فارابی در فی ظهور الفلسفه می‌گوید: تعلیم فلسفه در روزگار شاهان یونان گسترش یافته، پس از مرگ ارسطو در اسکندریه تا پایان دوران آن زن (کلتوپاترا)^۷ دنبال شدند. آموزش فلسفه پس از مرگ ارسطو در اسکندریه با وضعیتی یکسان تا پایان حکومت سیزده پادشاه باقی ماند، درحالی‌که در طی حکومت اینان دوازده معلم به طور متوالی این امر را به عهده داشتند و از این میان می‌توان به آندرونیوکوس رودس^۸ اشاره نمود.

آخرین نفر از این حاکمان آن زن بود. اما او مغلوب آگوستوس^۹ حکمران رومیان شد. وی به جنگ با آنها [احتمالاً یونانیان مصر] پرداخت و بر پادشاهی آنها تسلط

یافت. آگوستوس پس از استقرار یافتن، به بررسی کتابخانه (اسکندریه) و محتویات آن پرداخت و در آنجا نسخه‌هایی از کتاب‌های ارسطو را یافت که در دوران خود او و ثئوفراستوس^{۱۰} نسخه برداری شده بودند. وی همچنین فهمید که فیلسوفان و مدرسان، کتاب‌هایی در موضوعات مورد علاقه ارسطو نگاشته‌اند. از این رو دستور داد که از کتاب‌های متعلق به دوران ارسطو و شاگردانش نسخه‌برداری کنند و همچنین دستور داد که به آموزش این آثار پرداخته، مابقی را رها کنند. وی آندرونیوکوس را به عنوان متصدی این امر انتخاب نمود و از وی درخواست کرد نسخه‌هایی برای او تهیه کند تا با خود به رم ببرد و همچنین نسخه‌هایی را برای آموزش در اسکندریه باقی بگذارد و کسانی را به عنوان جانشین خود در اسکندریه معرفی نموده، خود به همراه وی به رم برود. به این ترتیب آموزش فلسفه، در دو حوزه، آغاز شد.

فارابی

سعی و تلاش خود را

بیشتر، از هر شاخه

دیگری در علم و فلسفه،

وقف منطبق کرده،

شایستگی این را دارد که

در میان مسلمانان

به سمت اولین متخصص

در مطالعات منطقی

نازل آید.

همه چیز تا ظهور مسیحیت به همین منوال بود. از آن پس آموزش در رم متوقف شد، اما در اسکندریه ادامه یافت تا زمانی که پادشاه مسیحی (کنستانتین)^{۱۱} به این امر نظر کرده، اسقف‌ها را جمع نمود تا به تعمق بپردازند که چه چیزی باید در این آموزش باقی بماند و چه چیزی را باید طرد نمود. همه بر این باور بودند که باید کتاب‌های منطق را تا پایان اشکال غیر موجهه^{۱۲} آموزش داده، از آنچه پس از آن می‌آید صرف نظر نمود. این بدان دلیل بود که گمان می‌کردند این قسمت از منطق متضمن چیزی است که به مسیحیت لطمه می‌زند درحالی‌که محتویات آنچه بر آموزش آن توافق نموده‌اند در جهت سرافرازی دینشان مفید است. در نتیجه بخش همگانی و عمومی آموزش به این حیطة معین، محدود شد و هر گونه تفحصی در مابقی منطق به صورت محرمانه انجام می‌گرفت تا اینکه اسلام ظهور کرد.

پس از ظهور اسلام این تعلیم از اسکندریه به انطاکیه منتقل شد و در آنجا برای مدت زیادی باقی ماند تا اینکه سرانجام تنها یک استاد باقی ماند. دو نفر با او به مطالعات در این زمینه می‌پرداختند که از آنجا رفته، آثار خود را نیز بردند. یکی از آنها از اهالی حران بود و دیگری از مردم نرو^{۱۳}. دو نفر تحت نظر آن که از نرو بود، درس می‌خواندند: ابراهیم مروزی و یوحنا بن حیلان. اسرائیل اسقف و قویری که تحت نظر مروزی درس می‌خواندند، هر دو به بغداد آمدند. اسرائیل به دین پرداخت اما قویری آموزش منطق را برگزید. یوحنا بن حیلان نیز به دین خود (مسیحیت) پرداخت. ابراهیم مروزی به بغداد رفته، در آنجا سکنی گزید و متی بن یونان (ابو بشر متی بن یونس) در محضر او کسب علم کرد.

در آن زمان از منطق تا انتهای اشکال غیر موجهه (از قیاس) تدریس می‌شد. اما ابونصر فارابی می‌گوید که خود با یوحنا بن حیلان تا پایان کتاب البرهان را خوانده است. بخشی که پس از اشکال غیر موجهه می‌آید، «بخش ناخوانده» نام گرفت. البته همین بخش، زمانی که این امر به دست اساتید مسلمان رسید، در سیستم آموزشی منطق قرار گرفت. از این جهت است که فارابی می‌گوید خود (تحت نظر استاد) تا پایان کتاب البرهان را خوانده است.

گزارشات فارابی در زمینه تاریخ منطق

فارابی سیر تاریخی مطالعات منطق را به پنج دوره اصلی تقسیم می‌کند:

۱. دوران یونان باستان (ارسطو و جانشینان بلافصل او)

۲. دوران اسکندریه پیش از «پاکسازی»^{۱۴} آگوستوس

۳. دوران سلطه روم پیش از مسیحیت

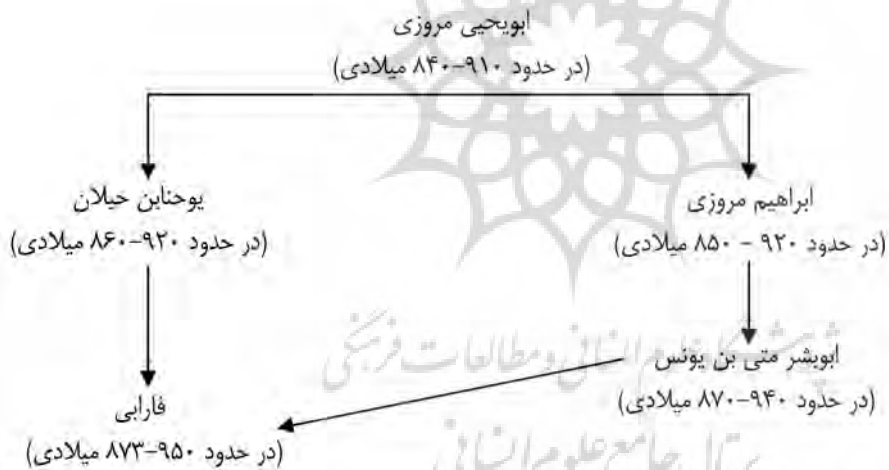
۴. دوران سلطه مسیحیت پیش از اسلام

۵. دوران اسلامی

گفته‌های فارابی در مورد دوره‌های اول و سوم گاهی رنگ و بوی اسطوره به خود می‌گیرد. برای نمونه، اینکه فارابی بر اساس چه منابعی آگوستوس را در انتقال فلسفه و منطق از اسکندریه به رم تحت نظارت آندرونیکوس رودس محقق می‌داند، جز تحجیر چیزی را عاید خواننده نمی‌سازد!

با اینکه دایره دلایل موثق بسیار محدود است، دلایل زیادی وجود دارد که می‌توان بر پایه آنها به بررسی دقیق گفته‌های فارابی درباره تاریخچه منطق در دوره‌های چهارم و پنجم پرداخت. مکس میرهاف در رساله خود شواهد بسیاری را در تأیید این نظر ابراز می‌دارد. همچنین در نتیجه تحقیقات سودمند جی. برگ اشترسر^{۱۵} می‌دانیم که دانش اسلامی قرن نهم تا چه حد در مکاتب طیبی - فلسفی و یونانی اسکندریه ریشه داشته است و اینکه سنت‌ها و روش‌های متداول در اسکندریه تا چه اندازه در سوریه گسترش یافته بود، محیطی که شاکله اساتید فارابی را بنیان نهاد. گرایش‌های خاصی در گزارش فارابی از منطق در اسلام وجود دارد، به خصوص در مورد استادانش. با استفاده از منابع دیگر و همچنین شجره‌نامه زیر که حاکی از رابطه استاد و شاگردی است، قادر خواهیم بود جملات او را کامل کنیم.^{۱۶}

ارسطو



استادان فارابی، همگی قابل شناسایی هستند و در مورد زندگی و کار آنها اطلاعات کافی در دست است. به این ترتیب ریشه‌های مکتب فلسفی - منطقی بغداد را کاملاً می‌شناسیم، مکتبی که یک قرن بعد مورد تنفر شدید ابن‌سینا قرار گرفت. غیر عادی‌ترین جنبه گزارش فارابی در چگونگی انتقال منطق به جهان اسلام، سکوت کامل او در مورد نقش به‌راستی واضح حنین ابن‌اسحاق و دستیارانش در روند ترجمه و انتقال است. به گمان من این امر با توجه به تمرکز فارابی بر متقدمانی که اهل نظر بودند و در مباحث عقلی دستی داشتند، تا حدی روشن می‌گردد. ذکر چنین کسانی در شجره یک استاد حاکی از توانایی او بود و برای او امتیازی به شمار می‌آمد. مهم‌تر از آن اینکه او منطق را موضوعی در لابه‌لای کتاب‌ها و اسناد نمی‌دید، بلکه آن را مهارت و تخصصی در قالب سنتی شفاهی و زنده می‌پنداشت، نظامی زنده که از مجرای سنتی شفاهی از یک استاد به کسانی می‌رسید که نزد وی به شاگردی پرداخته بودند. با چنین دیدی، این امکان برای فارابی حاصل می‌شود که چگونگی انتقال منطق یونان به مسلمانان را نه تنها به نحو درست، بلکه به شکلی جامع تبیین نماید. جالب‌ترین جنبه گزارش فارابی توضیحاتی است که در مورد منطق ارسطو در میان مسیحیان و در درجه نخست نسطوریان می‌دهد، کسانی که در قرن سوم منطق یونان را از اسکندریه به بغداد منتقل کردند. مسیحیان در یادگیری منطق ارسطویی، تا اواسط «قیاس» بسنده می‌کردند. در اثر این عداوت نسبت به قسمت‌های پایانی (رغنون،

کلنوپاترا

انتقال این قسمت‌ها با تأخیری چشمگیر انجام شد. از این رو علی‌رغم اینکه ترجمه سریانی متون پایه در منطق در حدود ۶۰۰ سال پس از میلاد آغاز شده بود، کتاب البرهان تا حدود سال ۲۳۶/۸۵۰ هنوز به سریانی ترجمه نشده بود و اگرچه ترجمه عربی ارغنون در حدود سال ۲۰۵/۸۲۰ آغاز گردید، کتاب البرهان تا حدود سال ۲۸۷/۹۰۰ ترجمه نشده بود. تا اینکه ابوبشر متی بن یونس ترجمه آن را به عهده گرفت. اگرچه این حقایق از پیش شناخته شده بود، اما با توسل به گفته‌های فارابی می‌توان آنها را با وضوح بیشتری دریافت. چنین به نظر می‌رسد که مسیحیان شرقی (به خصوص نسطوریان) دیدی منفی نسبت به معرفت‌شناسی کتاب البرهان داشتند. در این بخش ارسطو سعی دارد مفهومی از دانش^{۱۷} ارائه دهد که بر پایه استدلال قیاسی از گزاره‌های ضروری به دست می‌آید.^{۱۸} با این نظر وحی یا هر منبع دینی دیگر در کسب دانش، از دایره «دانش علمی» مورد نظر ارسطو خارج می‌شود، دانشی که به زعم او تنها دانش معتبر و اصیل است. به این ترتیب مخالفت‌های کلامی با این معنای ارسطویی در معرفت‌شناسی آغاز شد، معرفت‌شناسی‌ای که در آن نتایج یقینی به روشی قیاسی از قضایای ضروری به دست می‌آید. مخالفت با این معنی از معرفت‌شناسی که در کتاب البرهان ارسطو پرورده‌تر شده است، تأثیرات مهمی را بر سیر مطالعات منطقی در پی داشت. این امر باعث شد فیلسوفان مسیحی اسکندریه و پیروان آنها در حوزه‌های سریانی زبان نسبت به کتاب البرهان و بخش‌های بعد از آن بی‌اعتنا شوند و بخشی از کتاب القیاس (بعد از بخش هفتم از کتاب اول) را از آن جهت که به شرح و بسط ساختار قیاس‌های موجهه و به ویژه نظریه استنتاج یقینی می‌پردازد، رها نمایند. بنابراین دستاورد گزارش فارابی آشکار ساختن نمونه‌ای جالب و در عین حال پنهان از اثر بارز برداشت‌های کلامی بر مطالعات منطقی و در نتیجه بر خود منطق است.

پی‌نوشت‌ها

1. Moritz Steinschneide.
2. "Al-Farabi (Alpharabius): Des Arabischen Philosophen Leben und Schriften", *Mémoires de l'Académie Impériale des Sciences de St. Pétersbourg*, VIIe serie, vol. 13, no. 4 (St. Pétersbourg, 1869).
۳. عیون الانباء فی طبقات الاطباء.
4. M. Alonso.
5. Manuel Alonso Alonso (ed.), *Domingo Gundisalvo (tr.): De Scientiis* (Madrid, 1954).
۶. به اصطلاح ابن ابی‌اصیبه: فی ظهور الفلاسفه. اما ممکن است همان رساله‌ای باشد که در میان کتاب‌شناسان مسلمان با عنوان کتاب فی اسم الفلاسفه و سبب ظهورها شناخته شده است.
۷. کلتوپاترا (Cleopatra) ملکه مصر.
8. Andronicus of Rhodes.
۹. اولین امپراتور روم، ۶۳ قبل از میلاد تا ۱۴ میلادی (Augustus یا Octavian).
۱۰. فیلسوف یونانی، در حدود ۲۸۷ - ۳۷۲ پیش از میلاد (Theophrastus).
۱۱. مترجم: امپراتور روم، ۳۳۷ - ۲۸۰ پس از میلاد (Constantine).
12. Assertoric [i.e. non-modal] figures.
13. Narw.
۱۴. تفکیکی که آگوستوس بر پایه گمان خود انجام داد و برخی کتب را برگزیده، برخی را مردود خواند.
15. G. Bergsträsser.
۱۶. جدول بندی ارائه شده در اینجا تنها نشانگر کسانی است که در گزارش فارابی نامی از آنها برده شده است و گرنه مطالبی که در مورد استادان او و استاد اصلی وی یعنی ابو بشر متی بن یونس می‌دانیم بیش از اینها است. بیشتر این اطلاعات برگزیده‌ای از رساله مکس میرهاف می‌باشد.
17. Scientific knowledge.
۱۸. در نظر ارسطو، مشاهده و استقراء نقشی در اعتبار بخشیدن به نتایج نهایی این دانش نداشته، تنها در تجسم و محسوس کردن آنها مفید می‌باشند.